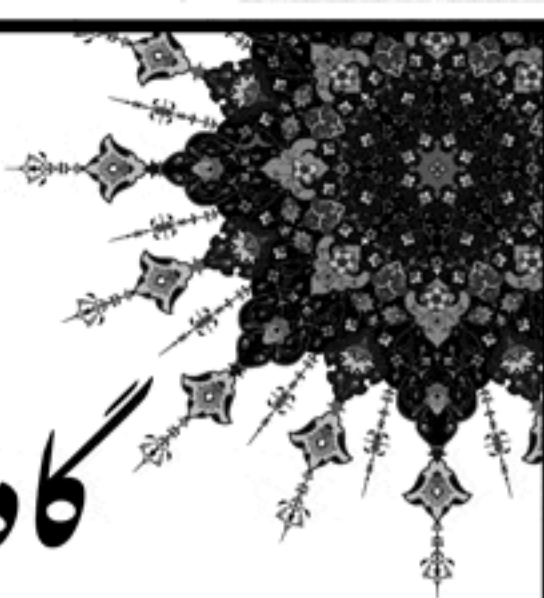




گاه نامه دانش آموزی مهتاب



بهمن ۸۸

گاه نامه ی داخلی دبیرستان و مرکز پیش دانشگاهی شاهد امام خمینی (ره)

رتبه های برتر دبیرستان در امتحانات پایانی نیمسال اول ۸۹ - ۸۸

پایه اول : سید احمد شریفی با معدل ۱۹/۹۴

پایه دوم ریاضی: احمد رضا جعفری کیا با معدل ۱۹/۶۶

پایه دوم انسانی: محمد سمیعی با معدل ۱۹/۸۸

پایه دوم تجربی: محمد امین احمری نژاد با معدل ۱۹/۴۶

پایه سوم ریاضی : امین کرمی با معدل ۱۹/۹۲

پایه سوم انسانی: مهدی کارچانی با معدل ۲۰

پایه سوم تجربی : مهدی ابراهیمی با معدل ۱۹/۱۲

به نام آفریننده ای همه ای زیبایی ها

فرا رسیدن دهه ی فجر را به همه ی مردم انقلابی ایران اسلامی تبریک عرض می کنیم.



صد لحظه سرد ولی داغ (۴)

نام و نام خانوادگی : عامر رحمتی

تاریخ تولد : ۱۳۴۴

محل تولد : اراک

۱- اگر یک بار دیگر متولد میشدید چه شغلی را انتخاب میکردید ؟

اگر چه شغل معلمی و مدرسی مورد علاقه من میباشد و با هیچ شغل دیگری حاضر نیستم آنرا عوض کنم ولی اگر دوباره متولد میشدم شغلی را انتخاب میکردم که خانواده ام در رفاه بیشتر باشند مثل تجارت.

۲- شغل معلمی را چه طور می بینید ؟ (دشوار یا آسان)

شغل معلمی بسیار شغل دشواری است یک معلم قبل از ورود به کلاس باید تمام مشکلات خود را کنار بگذارد و با یک ذهن دست نخورده به کلاس برود و جوابگوی دانش آموزان مختلف با افکار و عقاید مختلف باشد و همه را راضی نگه دارد اما اگر کسی استعداد و علاقه این شغل را نداشته باشد علی رغم اینکه معلم هایی داریم که سواد بالایی دارند اما چون قدرت انتقال آن ها پایین است در واقع معلم خوبی نمیباشند.

۳- آیا به تدریس در دانشگاه هم علاقه دارید ؟

۴- به تدریس در دانشگاه علاقه مند تر هستید یا در مدرسه ؟

تدریس در دانشگاه مزیت های خود را دارد خصوصا که دانشجویان دیگر آن دوران بچگی و نوجوانی را پشت سر گذاشته اند و با ظرفیت بالا سر کلاس مینشینند البته من تا به حال آموزش و پرورش را به دانشگاه ترجیح داده بودم ولی قصد دارم انتقالی بگیرم و به دانشگاه بروم.

۵- مدرک تحصیلی شما چیست ؟ استادیار زبان انگلیسی

۶- آیا تا کنون به خارج از کشور سفر کرده اید ؟

۷- آیا سابقه حضور در جبهه دارید ؟ چه مدت ؟

در مدت دوران سربازی ۱۵ ماه در جبهه بودم.

۸- در هنگام تحصیل به نسبت به کدام درس علاقه ی بیشتر و یا کمتری داشتید ؟ درس تجربی و ادبیات را از سایر دروس بیشتر دوست داشتم.

۹- سال گذشته در روز پدر به پدرتان چه هدیه ای دادید ؟

متأسفانه پدرم عمرش را به شما داده است.

۱۰- آیا به زبان دیگری تسلط دارید ؟ تا حدودی به زبان فرانسه تسلط دارم.

۱۱- به چه رنگی علاقه مند هستید و از کدام رنگ خوتان نمی آید ؟

رنگ مورد علاقه ام آبی اما از رنگی بدم نیامد.

۱۲- اتومبیل دلخواه شما چیست و خودتان چه اتومبیلی دارید ؟

در سطح اراک پیکان بهترین ماشین است اگر چه ماشین دیگری دارم که فقط مواقع مسافرت از آن استفاده میکنم

۱۳- به کدام ورزش و کدام تیم علاقه مند هستید ؟ فوتبال و کشتی - بارسلون

مصطفی بن شهید چمران



به نقل از سید علی خامنه ای : من به همراه مصطفی چمران به شهری رفته بودیم و حدود سه روزی بود که در آنجا اقامت گزیده بودیم و در آن سه شب شهید مصطفی چمران بدون این که لحظه ای چشم روی هم بگذارد و بخوابد در حال پست دادن بودند و در روز سوم که پستش تمام شده بود به قصد نهار آمد و تنها با خوردن نان خشک باقی مانده ضعف خود را تسکین داد یکی از فرماندهان که در آنجا بود برای شهید چمران کیسه خوابی آورد تا او روی موکت بخوابد و داخل کیسه خواب مربوطه بخوابد و شهید چمران از او سوال کرد که آیا همه ی افراد از این کیسه خواب دارند ؟ فرمانده گفت خیر و مصطفی چمران کیسه خواب را به او پس داد و روی زمین خوابید و به ما گفت که مرا نیم ساعت دیگر بیدار کنید و او خوابید و پس از نیم ساعت من (سید علی خامنه ای) شهید چمران را که پس از سه روز بی خوابی در خواب شیرین دیدم نتوانستم او را بیدار کنم. شهید چمران ۲ دقیقه بعد یعنی پس از ۳۲ دقیقه خواب، بیدار شد و از ما پرسید که چرا او را بیدار نکرده ایم زمانی که علت را به او گفتیم شهید چمران به ما گفت که بزرگترین خیانت را به من کرده اید.

عکس از وهاب انشار

نیمه پنهان ماه

(خاطراتی از شهید محمد ابراهیم همت از زبان هم رزم و همسر شهید)

هم رزم شهید همت:

رفته بودم خط دیدنش. کفش هایش پاره شده بود، اما کفش های لشکر را نمی گرفت. می گفت مال بسیجی هاست. برای کاری رفتیم شهر... گفتم اگر خواهشم را رد کنی ناراحت می شوم. برایش یک جفت کفش ورزشی خارجی خریدم. چیزی نگفت! میان راه یک بسیجی را سوار کرد، پرسید: این طرف ها چکار می کردی. توضیح داد کفش ها یش پاره بوده و آمده بود یک جفت کفش بگیرد، اما قسمت نبوده. حاجی نگاهی به من کرد و بعد کفش ها را داد به جوان بسیجی. جوان خواست پولش را بدهد. قبول نکرد. گفت برای صاحبش دعا کن. گفتم حاجی خودت هم نیاز داشتی! گفت من الان فرمانده ام، اگر این بار سنگین فرماندهی را از دوش من بردارند، من هم می شوم مثل اون بسیجی، اون وقت می توانم جلوی بقیه از این کفش ها پام کنم....

همسر شهید همت:

چشمش که به بچه ها و سنگر ها می افتاد، دیگر حواسش به هیچ چیز نبود. یک روز بیشتر از عروسی مان نگذشته بود. می رفتیم پاوه، هر جا می رسید پیاده می شد و با بسیجی ها حال و احوال می کرد. وقتی پیاده شد، چند نفر که بیرون بودند جلو دویدند، شروع کردن بدن و لباس حاجی را دست کشیدن و بوییدن. باران روی بدن حاجی سر می خورد، باد گیرش را هم از توی ماشین بر نداشته بود. یکی شان انگار همت پدرش باشد، شانه و دست او را بوسید و با دلتنگی گفت: این چند روزی که نبودید سنگر مون را آب گرفت خیلی اذیت شدیم. حاجی با حوصله گوش می داد. دست هایش را از دو طرف قلاب کرده بود پشت آنها انگار می خواست همه شان را در حلقه دو دستش جا دهد....



داستانک (دفترک و معجزه)

پسرک تومور مغزی داشت و روی تخت بیمارستان با بیماریش سخت دست و پنجه نرم می کرد. او سریعا نیاز به عمل جراحی داشت خواهر پسرک هر شب برای برادرش دعا می کرد. یک شب از پشت در به حرفهای پدر و مادرش گوش می داد. مادر می گفت: آخر با این وضع مالی یمان ۵ میلیون تومان خرج عمل را از کجا بیاوریم؟ پدر می گفت هیچ چیز جز معجزه نمی تواند مشکل را حل کند. دخترک بلافاصله قلک کوچکش را شکست و پول هایش را دسته بندی کرد همه ی پول ها شد هزار و پانصد تومان. دخترک به داروخانه رفت پول ها را روی میز داروخانه گذاشت و خطاب به فروشنده گفت: آقا لطفا به من یک معجزه بدهید! فروشنده گان و مردم همه به او خندیدند جز یک مرد میان سال که رو به دخترک کرد و گفت: دخترم معجزه می خواهی چکار؟ دخترک داستان بیماری برادرش و... را برای او تعریف کرد. مرد میان سال یک جراح متخصص مغز و اعصاب بود. مرد میان سال پول های دخترک را از او گرفت و گفت: من میتوانم به تو یک معجزه بدهم سپس با هم به خانه ی دخترک رفتند. مرد میان سال به پدر و مادر دخترک گفت که من می توانم پسر شما را عمل کنم. چند روز گذشت همه دعا می کردند مخصوصا دخترک قصه ی ما که برادرش در بستر بیماری بود. بالاخره عمل با موفقیت انجام شد و پسرک به جمع صمیمی خانواده برگشت. پدر پسرک پیش دکتر رفت تا هم قسمتی از پول عمل را به او بدهد و هم از او خواهش کند که بقیه ی خرج عمل را بعدا از آنها بگیرد. دکتر رو به پدر پسرک کرد و گفت: خرج عمل می شود هزار و پانصد تومان که قبلا دخترتان آن را پرداخت کرده است...

آیا میدانید؟



آیا می دانید که شن خیس از شن خشک سبکتر است.
 آیا می دانید که حس بویایی مورچه با حس بویایی سگ برابری می کند.
 آیا می دانید که برج ایفل ۱۷۹۲ پله دارد.
 آیا می دانید که با یک مداد می توان خطی به طول ۵۸ کیلومتر کشید.
 آیا می دانید که به طور متوسط روزانه پنج هزار کلمه صحبت می کنیم.
 آیا می دانید که همه ی خرس های قطبی چپ دست هستند.
 آیا می دانید که حدود یک چهارم روسیه در سال پوشیده از برف است.
 آیا می دانید که مغولستان بزرگترین کشوری است که به دریا واقیانوس راه ندارد.
 آیا می دانید که چین اولین کشوری است که از پول کاغذی استفاده کرده است.
 آیا می دانید که روزانه ۱۴۰۰۰ نفر به بیماری ایدز مبتلا می شوند.
 آیا می دانید که تعداد افرادی که در اثر گزندگی زنبور میمیرند بیش از افرادی هستند که در اثر مار گزیدگی میمیرند.
 آیا می دانید که روباه همه چیز را خاکستری رنگ می بیند.
 آیا می دانید که ۱۳۰۰ کره زمین در سیاره مشتری جای میگیرد.
 آیا میدانید که تنها غذائی که خراب نمی شود عسل است.
 آیا میدانید که عقربها تنها موجوداتی هستند که اشعه رادیو اکتیویته تأثیری به آنها ندارد.
 آیا میدانید که تنها قسمت بدن که در آن خون جریان ندارد قرنیه چشم است.
 آیا میدانید که هم اکنون ۲۴۰۰ دانش آموز معتاد در ایران وجود دارد.

مشکل سنگ

((خیاط هم در کوزه افتاد))

در روزگار قدیم خیاطی بود که دکانش سر راه گورستان بود. وقتی کسی می مرد او را به گورستان می بردند از جلوی دکان خیاط میگذشتند. یک روز خیاط فکر کرد که تعداد مرده ها را بشمارد و چون سواد نداشت کوزه ای را به دیوار آویزان کرد و یک مشت سنگ ریزه کنار آن گذاشت.

هر وقت از کنار دکانش جنازه ای را به گورستان می بردند یک سنگ داخل کوزه می انداخت و در آخر ماه کوزه را خالی می کرد و سنگ ها را می شمرد. کم کم بقیه دوستانش این موضوع را فهمیدند و برایشان یک سرگرمی شده بود و هر وقت خیاط را می دیدند از او می پرسیدند چه خبر؟ خیاط می گفت: امروز سه نفر توی کوزه افتادند.
 روزها گذشت و خیاط هم از دنیا رفت. مردی که از مرگ خیاط اطلاع نداشت به دکان او رفت و دید که مغازه بسته است. از همسایگان پرسید: خیاط کجاست؟ یکی از همسایه ها به او گفت: خیاط هم در کوزه افتاد!

اطلاعیه

دانش آموزانی که شماره های (۱) و (۲) گاه نامه ی منهای را دریافت نکرده اند می توانند با مراجعه به کلاس سوم انسانی ۳۰۴ شماره های قبلی را از ((مهدی کارچانی)) و یا ((مجتبی مالکی)) دریافت کنند

